



زدوبند به جای رقابت

دیدگاه ترامپ از جهان نه رقابت قدرت‌های بزرگ بلکه سیستمی توافقی مشابه قرن نوزدهم اروپاست



عکس: AP



چالش استقلال کشورها در هوش مصنوعی

رقابت برای برتری در هوش مصنوعی سرعت بیشتری پیدا کرده است. اقدامات اخیر واشنگتن و کمپانی‌های بزرگ فناوری آمریکایی بازتابی از تلاش برای وادار کردن کشورهای دیگر به انتخابی دوگانه است: اینکه فناوری هوش مصنوعی آنها را آمریکا تامین می‌کند یا چین؟ در هفته گذشته این رویکرد صفر و صدی از سوی برد اسمیت، رئیس کمپانی مایکروسافت در جلسه استماع سنا در مورد هوش مصنوعی به تصویر کشیده شد: «عامل اصلی که تعیین می‌کند آمریکا یا چین در این رقابت برنده می‌شوند این است که فناوری کدامیک به‌طور گسترده در دیگر کشورهای جهان مورد استفاده قرار گرفته است.» آمریکا که نگران چالش‌های چین است اخیراً چندین اقدام را برای تقویت جذابیت پیشنهادات خود در زمینه هوش مصنوعی انجام داده است که شامل تملقی در حوزه سیاست در اروپا بود. در ماه فوریه، زمانی که جی‌دی‌ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی خود در مونیخ اتحادیه اروپا را به فراتر رفتن از قوانین و خصوصیتی غیردموکراتیک در قبال آزادی بیان متهم کرد، روابط آمریکا و اروپا به کمترین حد ممکن رسید. در همان ماه، دولت ترامپ یک فرمان اجرایی امضا کرد که در آن اعمال جرمه‌ها بر کمپانی‌های آمریکایی به‌عنوان «اخاذی... طراحی شده برای غارت کشورهای آمریکایی» را به سخره می‌گرفت. اما در هفته گذشته، لحن ایالات متحده آمریکا گرم شده است. ونس به‌خودی خود آمریکا و اروپا را «در یک تیم» توصیف کرده است. این تغییر لحن با چندین اقدام برای ترویج زیرساخت‌های هوش مصنوعی بهره‌بری آمریکا در دیگر کشورهای جهان همراه شده است. در ۳۰ آوریل، مایکروسافت تعهدات دیجیتالی جدید اروپا را اعلام کرد: ایجاد مراکز داده‌های عمومی و مستقل، احترام به قوانین اروپا و ایجاد بنیادی برای انعطاف‌پذیری و نوآوری اروپایی. در همین ماه، شرکت OpenAI از «اینگاری جدید برای حمایت از کشورهای سراسر جهان که می‌خواهند ریل‌های هوش مصنوعی دموکراتیک را بنا کنند» رونمایی کرد. OpenAI این پیشنهاد خود را یک تضاد آشکار غربی در برابر رقبای چینی خود به‌عنوان «نسخه‌های اقتدارگرایانه هوش مصنوعی» معرفی می‌کند. بیانیه مطبوعاتی آن کاملاً مشخص است: «این پروژه‌ای است که در همکاری با دولت ایالات متحده آمریکا» انجام شده. شاید عجیب‌تر از آن این است که دولت ترامپ به‌طور مرتب برنامه‌ریزی می‌کند تا محدودیت‌های آمریکا را بر صادرات تراشه‌های پیشرفته که برای توسعه هوش مصنوعی نقش حیاتی دارند، آسان کند. بر اساس قوانینی دولت بایدن، رئیس‌جمهور پیشین، کشورها باتوجه به محدودیت‌های مربوط به دسترسی آنها به تراشه‌ها، در سه سطح قرار می‌گیرند. بازنگری در این مقررات خبر خوبی هم برای تولیدکنندگان نیمه‌هادی‌ها مانند شرکت Nvidia و هم برای کشورهایمانند هند، سنگاپور و مالزی است که در غیراین صورت برای دسترسی به تراشه‌های آمریکایی با محدودیت روبه‌رو می‌شدند. این اقدامات نشان می‌دهند که خطوط نبرد در هوش مصنوعی از ابتکار به زیرساخت گسترش پیدا کرده. همانگونه که ویلیام متیوز، کارشناس اندیشکده چتم هاوس می‌نویسد، چین جایگاه خوبی برای تسریع اجرای فناوری‌های جدید، هم در مقیاس داخلی و هم در سراسر کشورهای در حال توسعه دارد. ایالات متحده نشان می‌دهد که می‌خواهد کشورها انتخاب فوری و دوگانه‌ای داشته باشند: فناوری ما یا آنها؟ اما دهه‌هاست که بسیاری از کشورها از قرار گرفتن در شرایط سخت برای انتخاب اجتناب می‌کنند و قطب‌های دوقلوی قدرت جهانی را دنبال می‌کنند. بسیاری از آنها همچنان به همین روند ادامه خواهند داد. گستردگی هوش مصنوعی همچنان پراکنده است و برای بسیاری از تصمیم‌گیران هیچ دلیل واضحی برای انتخاب یکی در برابر دیگری وجود ندارد. امروزه یافتن کشوری که درگیر نوعی از مبارزه سخت سیاسی، قانونی یا نظارتی با همان شرکت‌های فناوری نباشد، به چالش تبدیل شده است. چه پلتفرم‌های شبکه‌های مجازی باشند، چه زیرساخت‌های مخابراتی و چه زیرساخت‌های مالی جهانی، ظرفیت استقلال کشورها در فناوری که شهروندان شان و سیستم‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی شان استفاده می‌کنند حالا بیشتر از هر زمان دیگری به نگرانی سیاستگذاران تبدیل شده است. تصادفی نیست که «استقلال» یک روند تکراری در ترغیب‌های آمریکا برای اروپاست. حالا مسئله این است که این ضمانت‌ها کافی هستند یا نه. کشورها حق دارند که در زیرساخت‌های دیجیتال خود تقاضای استقلال داشته باشند. درک اینکه استقلال در کدام بخش از فناوری قابل دستیابی است می‌تواند برنامه‌ریزی درازمدت را مشخص کند.



استیسی گودارد

استاد علوم سیاسی
دانشگاه ولسلی

«رقابت قدرت‌های بزرگ پس از آنکه به‌عنوان پدیده قرن قبلی مطرود شد، دوباره بازگشته است». این همان استراتژی امنیت ملی است که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۱۷ منتشر کرد: داستانی یک خطی که دهه گذشته به خود و جهان می‌گفتند. در دوران پس از جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا عموماً به دنبال همکاری با دیگر قدرت‌ها در هر زمان ممکن بود و آن‌ها را در نظم جهانی تحت رهبری آمریکا قرار می‌داد. اما در اواسط دهه ۲۰۱۰ اجماع جدیدی شکل گرفت. عصر همکاری به پایان رسیده بود و استراتژی آمریکا باید بر رقابت‌های واشنگتن با رقبای اصلی خود، چین و روسیه متمرکز می‌شد. اولویت اصلی سیاست خارجی آمریکا روشن بود: جلوتر از آنها بودن. در سند سال ۲۰۱۷ ترامپ آمده رقبای واشنگتن با «مزیت‌های ژئوپلیتیکی ما رقابت می‌کنند و تلاش می‌کنند نظم بین‌المللی را به نفع خود تغییر دهند.» در نتیجه استراتژی دفاع ملی در سال بعد استدلال کرد، رقابت استراتژیک بین‌ایالتی به «نگرانی اصلی در امنیت ملی ایالات متحده» تبدیل شده است. زمانی که جو بایدن، رقیب سرسخت ترامپ، سال ۲۰۲۱ رئیس‌جمهور شد، برخی از جنبه‌های سیاست خارجی آمریکا به‌طرز چشمگیری تغییر کردند. اما رقابت قدرت‌های بزرگ با همان مضمون تکراری باقی ماند. در سال ۲۰۲۲، استراتژی امنیت ملی بایدن هشدار داد که «مهم‌ترین چالش استراتژیک مقابل دیدگاه ما از سوی قدرت‌هایی است که حکومت‌داری اقتدارگرایانه را با سیاست خارجی تجدیدنظرطلب طبقه‌بندی کرده است.» آنها استدلال کردند که تنها راه ممکن خارج کردن چین از رقابت و اعمال محدودیت بر روسیه متجاوز است.

برخی از این اجماع درباره رقابت قدرت‌های بزرگ استقبال کردند، دیگران ابراز تأسف کردند. اما چنانچه روسیه حملات خود در اوکراین را تشدید کرد، چین ایده‌های خود درباره تایوان را واضح‌تر بیان کرد. این دو کشور اقتدارگرا روابط خود را عمیق‌تر کردند و همکاری خود با دیگر رقبای آمریکا را نزدیک‌تر. عده کمی پیش‌بینی کردند که واشنگتن رقابت را به‌عنوان چراغ راهنمای خود کنار می‌گذارد. با بازگشت ترامپ به کاخ سفید در سال ۲۰۲۵، بسیاری از تحلیل‌گران انتظار ادامه آن را داشتند: «سیاست خارجی ترامپ-بایدن-ترامپ» همانگونه که تیتز یکی از مقاله‌های مجله فارن افرز آن را توصیف می‌کرد.

سپس دو ماه اول دور دوم ترامپ فرارسید. ترامپ با سرعتی خیره‌کننده اجماعی را که در ایجاد آن نقش داشت، در هم شکست. به‌جای رقابت با چین و روسیه، ترامپ حالا می‌خواهد با آنها همکاری کند، به دنبال توافقی‌هایی باشد که در دور اول ریاست‌جمهوری اش با منافع آمریکا در تضاد قرار داشتند. ترامپ به‌وضوح

اعلام کرد که از پایان سریع جنگ در اوکراین حمایت می‌کند، حتی اگر نیازمند تحقیر علنی اوکراینی‌ها و استقبال از روسیه و اجازه به آنها برای داشتن بخش‌های وسیعی از اوکراین باشد. روابط با چین پرتنش‌تر شده است. برخی از مشاوران ترامپ به‌شرط ناشناس ماندن به نیویورک تایمز گفتند که ترامپ می‌خواهد مقابل شی بنشیند و با او صحبت کند تا بر سر شرایط حاکم بر تجارت، سرمایه‌گذاری و سلاح‌های هسته‌ای به توافق برسد، ضمن اینکه ترامپ فشارهای اقتصادی بر متحدان آمریکا در اروپا و بر کانادا (که امیدوار است آنها را مجبور کند به پنجاهویکمین ایالت آمریکا تبدیل شود) را افزایش داده و تهدید کرده که گرینلند و کانال پاناما را تصرف می‌کند. ایالات متحده تقریباً یک‌شبه از رقابت با دشمنان متخاصم خود به قلدری برای متحدان ملایم خود تبدیل شد. برخی از ناظران که تلاش می‌کنند رفتار ترامپ را درک کنند، سیاست‌های او را در جعبه‌ای از رقابت قدرت‌های بزرگ قرار دادند. در این دیدگاه، نزدیک شدن به ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در بهترین حالت در جهت سیاست قدرت‌های بزرگ است، حتی یک «کیسینجر معکوس» که برای جدا کردن رابطه چین و روسیه طراحی شده است. دیگران می‌گویند که ترامپ اساساً سبک ملی‌گرایی بیشتری در رقابت قدرت‌های بزرگ دارد؛ سبکی که برای شی و پوتین و همچنین نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند و ویکتور اوربان نخست‌وزیر مجارستان قابل درک‌تر است.

این تفسیرها شاید در ماه ژانویه متعادل‌کننده بودند. اما حالا باید واضح باشد که دیدگاه ترامپ از جهان رقابت قدرت‌های بزرگ نیست بلکه تبانی با آنهاست: سیستمی «توافقی» مشابه آن چیزی که در قرن نوزدهم اروپا را شکل داد. آنچه ترامپ می‌خواهد جهانی با مدیریت قوی‌مدانی است که با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ نه همیشه هماهنگ ولی همیشه هدفمند، تا دیدگاه مشترک خود از نظم را به بقیه جهان تحمیل کنند. این بدان معنی نیست که ایالات متحده آمریکا کلاً از رقابت با چین و روسیه دست می‌کشد: رقابت قدرت‌های بزرگ ویژگی سیاست‌های بین‌المللی است که ادامه‌دار و غیرقابل انکار است. اما رقابت قدرت‌های بزرگ به‌عنوان اصول تنظیم‌کننده سیاست خارجی آمریکا قیلاً ثابت شده که به‌طور قابل توجهی سطحی و کوتاه‌مدت است. اما اگر تاریخ نوری بر رویکرد ترامپ باشد، اوضاع ممکن است بد تمام شود.

اگر چه رقابت با رقبای بزرگ در دور اول ترامپ و دوره ریاست‌جمهوری بایدن نقش اصلی را داشت، اشاره به این موضوع مهم است که «رقابت قدرت‌های بزرگ» هیچ‌وقت یک استراتژی منسجم را توصیف نکرد. برای داشتن استراتژی رهبران باید اهداف منسجم یا متر و معیارهایی از موفقیت داشته باشند. مثلاً در دوران جنگ سرد واشنگتن به دنبال افزایش قدرت خود به‌منظور محدود کردن توسعه و نفوذ شوروی بود اما برعکس در دوران مدرن، تقابل برای قدرت، اغلب خود یک قدرت به‌نظر می‌رسد. اگر چه واشنگتن رقبای خود را شناسایی